

## اهلیت نوجوانان در دادخواهی غیرمالی؛

بررسی رای وحدت رویه شماره ۶۶۸ دیوان عالی کشور در مورد اهلیت اشخاص کمتر از هجده سال تمام برای اقامه دعوی حقوقی (۱۳۸۳/۰۷/۱۴)

شیر توپا ابراهیمی<sup>۱</sup>

### چکیده

رای وحدت رویه ی ۶۶۸-۱۳۸۳/۷/۱۴، افراد بالغ شرعی زیر هجده سال را که در قانون، نوجوان خوانده شده‌اند، با استناد به نظر فقهی تحریرالوسیله و ماده ی ۱۲۱۰ قانون مدنی (اصلاحی ۶۱) و رای وحدت رویه ی ۳۰-۶۴/۱۰/۵، که رشد و رفع حجر را تنها برای تصرفات مالی بالغان شرعی بایسته می‌انگارند و صرف طرح دعوی اعسار در دادگاه و رسیدگی به آن را الزاما به معنای تصرف در اموال نمی‌پندارند، دارای اهلیت دادخواهی اعسار از پرداخت محکوم به مالی دیه می‌شمرد. در این نوشتار در قالب نقد رویه ی قضایی، با دلایل حقوقی و قانونی، در دو زمینه با رای یادشده مخالفت شده است: یکی در مبنای رای، که اهلیت غیرمالی نوجوانان باشد؛ دیگری در نتیجه ی رای، که اهلیت دادخواهی اعسار از پرداخت محکوم به مالی دیه باشد. در رد مبنای رای، به فهم عرفی و اصل عدم اهلیت استیفا و بقای اماره ی رشد هجده سالگی در دیگر قانون‌ها در کنار تفسیری دیگر از ماده ی ۱۲۱۰ پرداخته شد. و در رد نتیجه ی رای، از مالیت نامستقیم دعوی اعسار از پرداخت دیه، دگرسانی تصرف در مال و امور مالی، عدم ملازمه ی اهلیت غیرمالی با دادخواهی غیرمالی، و ناهمه سودی یا صرفانافع نبودن دادخواهی اعسار سخن رفت.

کلیدواژه‌ها: رای وحدت رویه ۶۶۸، اهلیت، بلوغ، رشد، اعسار، دادخواهی مالی و غیرمالی

## درآمد

مردمان پس از لغو نهاد بردگی دارای ارزشی ذاتی شناخته شدند تا به گاه زادن، شایسته دارندگی حقوقی شوند و به زبان حقوقی، در قلمرو احوال شخصیه، اهلیت تمتع (بهره مندی) یا تملک بیابند. همین مردمان چون به حد کمالی نسبی از بلوغ و عقل و رشد رسیدند، توانایی کاربرست این حقوق و اجرای آن را می‌یابند که اهلیت استیفا یا تصرف باشد. اهلیت به معنای عام در مفهوم اهلیت کامل دربرگیرنده هر دو اهلیت تملک و تصرف است ولی در نوشته‌های حقوقی هر جا که سخن از اهلیت به گونه مطلق می‌رود، همین اهلیت تصرف یا اجرای حق خواسته می‌شود. قانون‌گذاران برای پشتیبانی از حقوق افرادی که از بایسته‌های سه گانه بلوغ و عقل و رشد برخوردار نیستند، آنان را شایسته اجرای حقوق و تکالیف نمی‌شناسند و اهلیت تملک یا استیفا به آنان نمی‌دهند؛ اینان با تعریف قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، برنهاد ۹۹/۲/۲۳، یا طفلاند که به سن بلوغ شرعی نرسیده‌اند و یا نوجوان که بالغان شرعی زیر هجده سال باشند. در این راستا، حقوق‌دانان، همانانی را که دارای اهلیت استیفا می‌دانند، دارای شایستگی دادخواهی یا اهلیت اقامه دعوا نیز می‌خوانند. می‌دانیم که قانون مدنی ایران (جلد دوم، در اشخاص، سال ۱۳۱۴) در ماده ۱۲۱۰ کسانی را که به سن هجده سال تمام، به عنوان اماره رشد، می‌رسیدند، دارای بلوغ و عقل و رشد فرض می‌کرد و در نتیجه برخوردار از اهلیت استیفا و در پی آن حق دادخواهی در مراجع قضایی و دادگستری می‌شمرد. پس از انقلاب اسلامی، با دستکاریهای نسجیده قانون‌گذار در قانون مدنی به انگیزه اصلاحات اسلامی، در بخش زیربنایی اهلیت نیز کاست و فرودهایی رخ بست که به پریشانی دراز دامنی در نظم حقوقی کشور انجامید. در این راه، به سال ۱۳۶۱، ماده ۱۲۰۹ زدوده آمد؛ ماده ۱۲۱۰ ویراسته شد؛ و دو تبصره هم چونان دو شاخ کج رسته بر ساق نارسای این ماده آویخته شد. با این دگرسازیهایی ناسازگون، اماره هجده سالگی رشد با زدایش ماده ۱۲۰۹ برداشته شد؛ به جای نشان روشن هجده سالگی، شرط بلوغ در ماده ۱۲۱۰ نشانده شد؛ در تبصره یکم آن، سن بلوغ جداگانه نه و پانزده سال قمری برای دختران و پسران نهاده شد؛ در تبصره دوم این ماده هم ترجمه نارسایی از آیه ششم سوره نسا گنجانده شد که خود با اصل دگرگشته ماده در ستیز و آویز بود. چندان که در اصل ماده، انسان بالغ را رشید میان گاشت و در تبصره دوم، نارشید.

باری، پس از این تغییرهای متعارض، دادرسان و دادسنجان با تفسیرهای قضایی و تعبیرهای حقوقی به میدان آمدند تا بلکه این رست خیز ناگهان را به آرامشی ظاهری برسانند که این تکاپوها سرانجام به صدور رای وحدت رویه‌ی ۳۰-۵/۱۰/۱۳۶۴ انجامید که در آن، با گزارش و گشایش ماده نونهاده ۱۲۱۰ قانون مدنی، بالغان زیر هجده سال، برابر اصل ماده، برخوردار از حق تصرفات در همه‌گونه کارهای غیرمالی دانسته شدند؛ ولی برابر تبصره‌ی دوم آن، محجور از تصرفات مالی و در نتیجه سزاوار نصب قیم خوانده شدند. به دیگر سخن، حجر عام از سر نوجوانان برداشته شد و همین حجر مالی بازماند. دم‌ساز با همین رای، رای وحدت رویه‌ی زیر بررسی ما، در سال ۸۳ صادر شد که بر پایه‌ی جواز تصرفات غیرمالی کسانی که به سن بلوغ شرعی رسیده‌اند، طرح دعوا اعسار را که غیرمالی خوانده شده‌است، از نوجوانان، یعنی افراد به سن بلوغ شرعی رسیده‌ی زیر هجده سال پذیرفت و استوار داشت.

ما در این نوشتار، از دو دیدگاه سنجش‌گرانه بدین رای وحدت رویه درمی‌نگریم؛ یکی این که آیا از بنیاد، نوجوان زیر هجده سال، اهلیت اجرا و شایستگی حقوقی تصرفات و برداشتن دعاوی غیرمالی را دارا هستند یا نه. دیگر آن که، آیا طرح دعوی اعسار، که در رای وحدت رویه‌ی ۶۶۲-۱۳۸۲/۷/۲۹، دعوایی غیرمالی و در نتیجه پژوهش‌پذیر دانسته شد و در سال ۹۴ هم به روشنی ماده‌ی ۱۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، دعوایی غیرمالی شمرده شد، به‌راستی در شمار تصرفات مجاز غیرمالی اشخاص نارشید شناخته می‌شود یا خیر. و اکنون فشرده گزارش و متن رای وحدت رویه:

#### رای وحدت رویه شماره ۶۶۸ - ۱۳۸۳/۰۷/۱۴

استماع ادعای اعسار از پرداخت محکوم به از نوع دیه از ناحیه محکوم علیه بالغ کمتر از هیجده سال

چنان که در گزارش رای وحدت رویه شماره ۶۶۸ آمده است دعوی اعسار مطروح در شعبه ۲۱۰۳ دادگاه عمومی تهران از آن جای که سن خواهان کمتر از ۱۸ و بیشتر از ۱۵ سال تمام خورشیدی بوده و رشد وی به اثبات نرسیده است به استناد ماده‌های ۲۵۸ و ۱۲۰۷ و تبصره ۲ ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی غیرمسموع اعلام و این حکم در شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران تأیید شده است ولی در موضوع همانند، شعبه ۲۱۰۱ دادگاه عمومی تهران با وجود سن کمتر از ۱۸ سال خواهان به ادعای اعسار و تقسیط دیه وی حکم داده و در شعبه ۱۹ تجدیدنظر

استوار شده است. بدین سان رای شعبه‌های هفتم و نوزدهم دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران در برداشت از تبصره ۲ ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی و اهلیت نوجوانان دارای سن میان پانزده تا هجده سال تمام خورشیدی برای دادخواهی حقوقی ناهمسان بوده که بدین گونه به رای وحدت رویه قضائی انجامیده است:

به تاریخ روز سه‌شنبه ۱۳۸۳/۷/۱۴ جلسه وحدت رویه هیات عمومی دیوان عالی کشور، به ریاست حضرت آیت‌الله مفید، رییس دیوان عالی کشور، و با حضور حضرت آیت‌الله دری نجف‌آبادی، دادستان محترم کشور، و جنابان آقایان: رؤسا و مستشاران و اعضای معاون شعب کیفری و حقوقی دیوان عالی کشور، تشکیل گردید. پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده مبنی بر: «... درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۸۲/۱۲ راجع به اختلاف نظر بین شعب هفتم و نوزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران در مورد اهلیت اشخاص کمتر از هجده سال برای اقامه دعوی حقوقی با توجه به گزارش معاونت قضایی رییس دیوان عالی کشور و محتویات پرونده‌های محاکماتی، نظریه حضرت آیت‌الله دری نجف‌آبادی - دادستان محترم کشور - به شرح ذیل اعلام می‌گردد:

«با توجه به بند اول و سوم مساله ۱ مبحث شروط سماع دعوی از کتاب القضاء تحریر الوسیله که بلوغ شرعی را یکی از شرایط اهلیت طرح دعوا ذکر کرده و شرط رشد و عدم حجر به علت سفاهت را صرفاً ناظر به دعاوی مستلزم تصرف مالی دانسته است و نظر به تصریح ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی اصلاحی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ مبنی بر این که هیچ‌کس را نمی‌توان بعد از رسیدن به سن بلوغ به‌عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر آن که عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد و این که تبصره ۳ ماده مذکور صرفاً ناظر به تصرفات مالی بوده و این امر در رای وحدت رویه شماره ۳۰ مورخ ۱۳۶۴/۳/۱۰ هیأت عمومی دیوان کشور مورد تأیید قرار گرفته است و با عنایت به این که صرف طرح دعوی اعسار در دادگاه و رسیدگی به آن الزاماً به معنای تصرف در اموال نمی‌باشد، لذا رای صادره از شعبه نوزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران را منطبق با موازین تشخیص و مورد تأیید می‌باشد.» مشاوره نموده و بدین شرح رای داده‌اند:

رای وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور: به موجب تبصره ذیل ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، به جرایم اشخاص بالغ کمتر از هجده

سال تمام در دادگاه اطفال، مطابق قواعد عمومی رسیدگی می‌شود که در اجرای مفاد این تبصره، دادگاه اطفال شخص مجرم را به پرداخت دیه محکوم نموده‌است. اجرای این حکم با توجه به اطلاق ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ مستلزم پرداخت دیه از ناحیه محکوم‌علیه کیفری موصوف می‌باشد و می‌تواند طبق ماده ۳ قانون اخیرالذکر نسبت به پرداخت دیه مقرر مدعی اعسار شود. علی‌هذا به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، رای شعبه نوزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران در حد انطباق با موارد مذکور (استماع ادعای اعسار از پرداخت محکوم‌به از نوع دیه) صحیح و موافق موازین قانونی تشخیص گردید. این رای مطابق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.»

### گفتار یکم: نگاه آیینیک به رای وحدت رویه

**یک:** در نگاه به روند شکلی صدور رای، در آغاز گزارش دادستان کل کشور، پیش از استناد به مواد قانونی، به نظر فقهی استناد شده است که از نگاه شیوهی قانونی ارائه‌ی گزارش دادستان، درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا، نخست آن‌که، درست است که مقام دادستان و ریاست دیوان، برابر قانون اساسی (اصل ۱۶۲) از مجتهدان‌اند، ولی برابر اصل ۱۶۱ از همین قانون، در صدور رای وحدت رویه، در جای‌گاه قانونی نظارت بر اجرای صحیح قوانین نشسته‌اند، نه چنان‌که وظیفه‌ی فقیهان شورای نگهبان است (اصل چهارم)، در مقام تشخیص سازگاری قوانین با موازین اسلامی. دیگر آن‌که، برپایه‌ی اصل ۱۶۶ حکم دادگاه باید مستدل و مستند به «مواد قانون» و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده‌است. سه‌دیگر، اصل ۱۶۷ قاضی را موظف می‌کند که حکم هر قضیه را نخست در «قوانین مدونه» بیابد و اگر نیابد، به «منابع اسلامی و فتاوی معتبر» استناد جوید. از این‌رو، به نظر می‌رسد که شیوهی قانونی گزارش‌دهی دادستان کل برای ایجاد وحدت رویه‌ی قضایی، استناد آغازین به مواد قانونی و سپس در صورت لزوم، گواهی از دیدگاه‌های فقهی معتبر است که در این‌جا وارونه رفتار شده‌است.

**دو:** در پایان گزارش دادستان کل، جمله بندی نادرست، خرده‌های چشمگیر است که از مقامی در این تراز چشم نمی‌توان داشت: «... لذا رای شعبه نوزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران

منطبق با موازین تشخیص و مورد تأیید می‌باشد». یا باید واژه «تشخیص» نمی‌آمد و یا پس از این واژه، فعل «داده می‌شود» می‌آمد که بی‌قرینه‌ای لفظی یا معنوی حذف شده است. باز آنکه، فعل «می‌باشد» در جای سزاوار خود ننشسته و فعل «است» بر جای آن شیواتر است؛ اگرچه صائب تبریزی هم گفته است: «موشکافی هنر "نمی‌باشد" - چشم از عیب دوختن هنر است». کاربرد ترکیب تازی «علیهذا»، با وجود این همه برابره‌های پارسی، از نگاه نگارشی و ویرایشی امروزی، بجا و زیبا نمی‌نماید.

در سطر دهم از رای، فعل مرکب «تشخیص می‌گردد» به کار رفته که نادرست می‌نماید و به جای آن می‌بایست «تشخیص داده می‌شود» گفته میشد.

**سه:** در روند گزارش دادستان کل، پس از به‌پیش‌افکندن نظرگاه فقهی، این بار به تبصره‌ی سوم (منظور، تبصره‌ی دوم است چون این ماده، دو تبصره بیش‌تر ندارد) از ماده‌ی ۱۲۱۰ قانون مدنی (اصلاحی سال ۶۱) و در پی آن به رای وحدت رویه‌ی دیگر (صادره‌ی سال ۶۴) استناد شده است؛ رای وحدت رویه‌ای که در تفسیر این ماده‌ی پرگیرودار، سرانجام، بالغان شرعی زیره‌جده سال را دارای حق تصرف و اهلیت استیفا در امور غیرمالی خوانده است.

**چهار:** در متن اصلی رای وحدت رویه، پس از اشاره به تبصره ماده‌ی ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸)، که رسیدگی به بزهکاری افراد زیره‌جده سال را در صلاحیت دادگاه اطفال می‌دانست (همان‌گونه ماده‌ی ۳۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۲)، با استناد به ماده‌ی دوم و سوم از قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی سال ۱۳۷۷ (که اکنون با تصویب قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی سال ۱۳۹۴ نسخ گردیده است)، همین افراد زیره‌جده سال را که به اتهامشان در دادگاه اطفال رسیدگی می‌شود، دارای حق اقامه دعوی غیرمالی اعسار از پرداخت محکوم به مالی دیه می‌شمرد و بدین سان ناهمراپی میان دو شعبه هفتم و نوزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران را با اختیار قانونی برخاسته از اصل ۱۶۱ قانون اساسی با رای فصل الخطاب خود برابر ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری پیشین، برای همه دادگاهها فرمانبرداری می‌خواند.

اینک پس از گذری بر شکل و نگاهی به متن این رای وحدت رویه، چندوچون ماهوی این رای را در دو گفتار دیگر به بررسی می‌نشینیم: یکی در کبرای استدلال رای، که اهلیت غیرمالی

بالغان شرعی زیرهجده سال (نوجوانان) باشد؛ دودیدگر در صغرای آن، که همین افراد را دارای حق طرح دعوی غیرمالی اعسار می‌شناسد.

## گفتار دوم: اهلیت غیرمالی نوجوانان (بالغان شرعی زیرهجده سال)

### یک: ستیزگاه قانون و رای

گفتیم که آشوب از آن جا برخاست که قانون گذار در سال ۱۳۶۱ دست به اصلاح انقلابی ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی ۱۳۱۴ یازید (که این اصلاح آزمایشی کمیسیون در سال ۷۰ به تصویب مجلس هم رسید) و امارهی رشد هجده سالگی را برزدود و به جای آن سن بلوغ شرعی را درنشاند و درحالی که چنین می‌نمود که در متن اصلی این مادهی ویراسته، اصل را بر رشد بالغان شرعی گرفته، در تبصرهی دوم همین ماده، اصل را بر عدم رشد ایشان نشاند و بدین سان، تعارضی دست کم ظاهری و ناسازنما (: پارادوکسیکال) میان اصل و تبصره دوم این ماده به هم رسید که سرانجام گره آن به سرانگشت دیوان کشور در رای وحدت رویه ۳۰-۱۳۶۴/۱۰/۳ گشوده آمد و فرض رشد نوجوانان، در چارچوب امور غیرمالی فروافشده شد و برپایه تفسیری از تبصرهی دوم این ماده، نوجوانان تنها محجور از تصرفات مالی دانسته شدند. دراین باره، رای وحدت رویه سال ۶۴، با نگرش به نارسایی و بی‌سامانی اصلاحات قانون گذار، به گونه‌ای قانون گذاری ناخواسته می‌مانست تا یگانه سازی رویه قضایی؛ چنان که با دگرسازی خواست ناسخته قانون گذار، ناساز با اصل ۱۵۶ قانون اساسی، به دستافکنی در وظیفه قوهی مقننه و آفرینش حقوق کلی (قانون) به جای حقوق جزئی (رای) انجامید. بااین همه، به نظر می‌رسد که خود نتیجه قانون گریز این رای، یعنی فرض رشد غیرمالی بالغان شرعی زیرهجده سال یا همان نوجوانان، با آن که به هرروی تکلیفی برای دادگاهها روشن می‌کرد، از نگاه حقوقی و هم قانونی جای درنگ و گفتگو دارد.

این نیز گفتنی است که گذشته از واگرایی این رای ویژه از قانون، دربنیاد، رای وحدت رویه‌ی قانونی را هم آغشته به مغالطه‌ای به نام «ترکیب»<sup>۱</sup> شمرده‌اند که در این مغالطه، حکم جزءهای

یک مجموعه به کل آن تعمیم داده می‌شود. در آرای وحدت رویه هم که ناساز با نمود کلی‌اش، هم‌واره برخاسته از یکی دو رای جزئی است، حکم چند دعوا به کل دعاوی تعمیم داده می‌شود.<sup>۱</sup>

### دو: بلوغ و رشد

پیش‌تر اشارتی رفت که نوجوانی بنا به تعریف قانون حمایت از اطفال و نوجوانان (۱۳۹۹)، از سن بلوغ شرعی تا هجده سالگی است و همین‌اندا که پیش‌تر در سال ۱۳۸۳ برابر رای وحدت رویه‌ی ۶۶۸ (رای پیش‌رو) دارای اهلیت استیفای غیرمالی شناخته شده‌اند. پس، آغاز نوجوانی، سن بلوغ شرعی است که در تبصره‌ی یکم ماده ۱۲۱۰ آمده و دشواری آفریده‌است: «تبصره ۱- سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است».

در آیین قانون‌گذاری، چنان‌که در ماده‌های ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ پیشین دیده می‌شد، اصل بر این است که قانون‌گذار، فهم عرفی<sup>۲</sup> جامعه را از امور، در قالب قانون درآورد؛<sup>۳</sup> ولی در حذف و اصلاح یادشده، فهم شرعی، آن‌هم به شیوه‌ای نارسا، شکل قانونی پذیرفت و بدون آن که نیازی به تعیین سن بلوغ باشد، سنی که هیچ رفت‌ووبستی با شرایط زیستی و فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ی ایران نداشت، سن بلوغ خوانده شد و بدین شیوه، سن بلوغ شرعی بنا بر نظر بیشینه‌ی فقیهان امامیه، به‌جای سن هجده سال به‌نشان سن بزرگ‌سالی یا اماره‌ی رشد، جامعه‌ی قانونی پوشید و مفهوم صغیر در فقه و حقوق مدنی یکسان شد.<sup>۴</sup> به دیگرسخن، با فروکاستن سن هجده‌سالگی به نه و پانزده سال قمری، به همراه تفسیری که رای وحدت رویه‌ی سال ۶۴ نمود، دختران و پسران نه‌ساله و پانزده‌ساله‌ی قمری (که تازه چند ماه کم‌تر از سال شمسی می‌شود)، بدون آن که از نظر زیستی - دست‌کم دختران - به‌راستی بالغ شده باشند و به دشتان (قاعدگی) رسیده باشند، دارای اهلیت استیفا در «هرگونه امور مربوط به خود مگر در مورد امور مالی» دانسته شدند و در پی آن برابر رای وحدت رویه‌ی سال ۸۳ (در دست بررسی ما) دارای حق دادخواهی در دعاوی غیرمالی.

همین واقعیت طبیعی و اجتماعی است که قانون‌گذار را واداشته تا در اصلاحاتی واقعینانه تر

۱. جعفری تبار (۱۳۹۹): ۲۶۷.

2. common sense

۳. جعفری تبار (۱۳۹۹): ۱۰۶.

۴. صفایی و قاسم‌زاده (۱۳۸۰): ۲۰۴.



در سال ۱۳۸۱ سن زناشویی بدون اذن ولی را در ماده‌ی ۱۰۴۱ قانون مدنی به سیزده سال شمسی برای دختران و پانزده سال شمسی برای پسران افزایش دهد. بازآنکه در سال ۱۳۷۰، نکاح دختر باکره را در هر سنی، در ماده‌ی ۱۰۴۳ از همان قانون، آویخته به اجازه ولی قهری او کرده است؛ یعنی رشد مفروض نوجوانان را دستکم در نکاح - که بیشتر غیرمالی انگاشته شده است - محدودتر نموده است. هرچند جواز نکاح صغیر حتا<sup>۱</sup> با اذن ولی، خود به پدیده ناپسند کودک همسری می‌انجامد که در فهم عرفی جهان امروز امری نکوهیده است و در نظم حقوقی پیش از انقلاب اسلامی دارای وصف مجرمانه بود، چنان که ازدواج با کسی که هنوز استعداد جسمانی برای ازدواج پیدا نکرده بود، برابر ماده سوم از قانون ازدواج ۱۳۱۰/۷/۲۳، یک تا سه سال زندان داشت.<sup>۲</sup> این در حالی است که می‌دانیم در دیدگاه‌های فقهی، حتا زوج می‌تواند از شیرخوارهای که با اذن ولی به نکاحش درآمده است، به گونه‌ای کامجویی جنسی کند!<sup>۳</sup>

یک ایراد شکلی قانونی هم در تبصره‌ی یکم ماده ۱۲۱۰ (که در اصلاح ماده‌ی ۱۰۴۱ در سال ۱۳۸۱ از این دید جبران شد)، آوردن سن بلوغ با مقیاس سال قمری است که نه تنها در سنجش عرفی آن دشواری است، به نظر، با اصل هفدهم قانون اساسی دمساز نیست که اگرچه هر دو تاریخ هجری شمسی و قمری را معتبر خوانده‌است، مبنای کار ادارات دولتی را هجری شمسی می‌داند. بلوغ در تعریف فقهی، «رسیدن طفل است به حال احتلام (در مرد) و حیض یا حمل (در مورد زنان)»<sup>۴</sup>. دیده می‌شود که بلوغ، توانایی جسمی و قابلیت صحی انسان برای رسیدن به سن مناسب زادآوری است و هیچ پیوندی با بازشناسی نیکوبد یا سنجش سودوزیان که در پی رشد عقلی و ریش روانی پدیدار می‌گردد ندارد تا فرد بالغ جسمانی را دارای اهلیت تصرف، هرچند در کارهای غیرمالی که چه بسا در بسیاری جاها از کارهای مالی گرانمایه تر و ارجمندتر باشند، بشماریم.

در تعریف رشد گفته شده است: «کیفیت نفسانی است که دارنده آن می‌تواند نفع‌ضرر (در رشد

۱. «حتا» از واژه‌ی «هنتا»ی پهلوی است و از دو پارهی هم+تا؛ مانند «هنباز» (شریک) که همان «همباز» است.

۲. کاتوزیان (تابستان ۱۳۷۷): ۶۴۸.

۳. الموسوی‌الخمینی (۱۳۹۰ ق): ۲۴۱ (کتاب النکاح، مسأله ۱۲).

۴. لنگرودی (۱۳۴۶): ۱۱۳.

مدنی) یا حسنوقیح (در رشد جزایی) را تشخیص دهد. چنین کسی را رشید گویند»<sup>۱</sup>. پس کیفیت جسمانی بلوغ با کیفیت نفسانی رشد، دو حالت جداگانه است که یکی برای زادآوری است و دیگری برای تصرفات حقوقی؛ چنانکه گفته اند: «رشد جسمی ملازم با رشد مُدرکه نیست و چه بسا فردی به سن پنجاه سال برسد و رشد فکری نداشته باشد و مناط در صحت و نفوذ معامله رشد فکری است نه جسمی»<sup>۲</sup>. بنا بر منابع فقهی هم، از کتاب و سنت،<sup>۳</sup> برای شناسایی اهلیت تصرف، بلوغ و رشد در کنار هم بایسته است و بلوغ تنها را مایه اهلیت شمردن، کار ناسخته کردن است و به نوریسیدگان جفا راندن. به راستی چگونه می‌توان دختر هشت ساله و اندی (به سال خورشیدی) را به بهانه نابخردانه سن غیرواقعی بلوغ شرعی، برای اقدامات مخاطره آمیز و تصرفات غیرمالی مهمی چون نکاح و طلاق، حضانت، اقامت، تابعیت، مذهب، اقرار به نسب، اقرار به بزه موجب قصاص، شهادت غیرمالی، تحصیل علم و ترک آن، بی‌پشت و پناه در عرصه اجتماع رها ساخت و حمایت قانونی حجر عام (مالی و غیرمالی) را برای نگاهبانی از نه همین مال و خواسته که از درستی تن و روان و خواست و منش و آزادی آدمی که با نظم همگانی در پیوند است، از او دریغ داشت و تنها او را از دید مالی محجور شناخت. آیا تصرفات مالی، هرچند اندک، بارجتر از تصرفات غیرمالی، هرچند خطیر، سنجیده میشود؟! یا بسی امور غیرمالی چون دانش و هنراند که از خواسته و گهر بسا بیشتر می‌سنجند؟ سعدی چه خوش سروده که: «نه منعم به مال از کسی بهتر است - خرار جل ز اطلس بیوشد خر است».

بنا بر اطلاق ماده‌ی ۹۵۶ قانون مدنی، در اهلیت تمتع، اصل بر اهلیت است ولی مفهوم ماده‌ی ۱۲۱۰ از همان قانون، چنین می‌رساند که در اهلیت استیفا اصل بر عدم اهلیت است و اهلیت خلاف اصل نیاز به دلیل دارد.<sup>۴</sup> پس حتا در موارد تردید در حجر نوجوان می‌باید محجوریت عام او را مفروض داشت.

### سه: تفسیری دیگر از ماده‌ی ۱۲۱۰

حتا با وجود رای وحدت رویه سال ۶۴ در فرض رشد غیرمالی نوجوانان که خود به گونه‌ای گذار

۱. لنگرودی (۱۳۴۶): ۳۳۴.

۲. حائری شاهباغ (۱۳۷۶): ۱۰۷۴.

۳. صفایی و قاسم‌زاده (۱۳۸۰): ۱۹۲؛ نیز: الموسوی‌الخمینی (۱۳۹۰ق): ۱۳ (مسأله چهار از کتاب الحجر تحریرالوسیله).

۴. صفایی و قاسم‌زاده (۱۳۸۰): ۱۸۵.

و گریزی از منطوق قانون است، به نظر، می‌توان از سیاق کلام اصل ماده‌ی اصلاحی ۱۲۱۰ برداشتی داشت که با ظاهر تبصره دوم آن در محجورشمردن مالی نوجوانان سازگارتر بنماید. بدین‌سان که در اصل ماده گفته است: «هیچ کس را نمی‌توان بعد از رسیدن به سن بلوغ به عنوان جنون یا عدم رشد "محجور نمود" مگر این که جنون یا عدم رشد او ثابت شده باشد». با وجود آگاهی به این که فعل مرکب «محجور نمودن» در ماده‌ی پیش از اصلاح قانون مدنی هم آمده بود و تنها به جای سن هجده سالگی، سن بلوغ آورده شد، ولی به هرروی، از دیدگاه ادبی، فعل «نمودن» در این ترکیب، دو معنا می‌تواند داشتن: یا به معنای «نشان دادن» است، چنان که از خیام خوانده اند: «گفتا شیخا هر آنچه گویی هستم - آیا تو چنان که می‌نمایی هستی؟»؛ و یا به معنای «کردن»؛ مانند «اصلاح نمودن» به معنای «اصلاح کردن». اینک، فعل ترکیبی «محجور نمودن» چه در معنای «محجور نشان دادن» و چه در معنای «محجور کردن»، هرچند در زبان امروزین بیشتر به معنای دوم کاربرد دارد، مفهوم صدور "حکم حجر" را بیشتر از تلقی "فرض حجر" فرایاد می‌آورد و به ذهن متبادر می‌کند. به دیگر سخن، می‌توان خواست لفظی قانونگذار را از «محجور نمودن»، "محجور ساختن" فرد با صدور حکم حجر انگاشت، نه "محجور انگاشتن" یا «محجور فرض نمودن» او پیش از رسیدن به سن هجده سالگی. و با این تفسیر لفظی، در صدور حکم حجر برای نصب قیم بر نوجوان، اصل بر عدم حجر و لزوم اثبات خلاف اصل است؛ ولی بنا بر مفهوم مخالف این جمله، برای محجور فرض کردن نوجوانان به گونه عام (مالی و غیرمالی)، مانعی در میان نیست.

#### چهار: اماره رشد هجده سالگی در دیگر قانونها

دیگر آن که، با وجود ماده‌ی ۱۲۱۰ و رای وحدت رویه‌ی ۱۳۶۴، قانونی داشته‌ایم به نام ماده واحده راجع به رشد متعاملین، برنهادی ۱۳۱۳/۶/۱۳، که با وجود نظرهای ناساز، به هرروی هنوز به موجب قانونی دیگر نسخ نشده و حتا می‌توان گفت قانون خاص پیشین است که با عام پسین که ماده‌ی اصلاحی قانون مدنی باشد، بر جای خویش استوار مانده است و «در مورد کلیه معاملات و عقود و ایقاعات به استثنای نکاح و طلاق»، کسانی را، از مردینه و مادینه، که به هجده سال تمام شمسی نرسیده‌اند، غیررشد می‌شناسد. این ماده، به درستی، فرقی میان مال و غیرمال و میان زن و مرد ننهاد و اهلیت استیفا در هر کنش حقوقی را - به جز نکاح و طلاق -

به سن هجده سال تمام خورشیدی آویخته است. در استوارداشت حکم قانون رشد متعاملین، قانونهای دیگری هم سن هجده سال را ملاک رشد گرفته اند که شناختگی و پذیرفتگی قانونی این سن را نزد قانون گذار پس از انقلاب اسلامی در کنار رویه‌ی عملی دادگاه‌ها و ادارات و بانکها و دفترخانه‌ها و دیگر مراجع نشان می‌دهد. از آن جمله، ماده‌های ۹۷۶ تا ۹۸۴ قانون مدنی که اهلیت استیفا را در تابعیت و حقوق پی‌رو آن از سن هجده سالگی می‌داند. قانون مجازات اسلامی و ماده ۳۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری، هر دو بر نهاده‌ی ۱۳۹۲، همین سن هجده سالگی را سنجی حجر کیفری نوجوانان گرفته‌اند تا به اتهامات ایشان در دادگاه اطفال و نوجوانان رسیدگی شود. همچنین است قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، بر نهاده‌ی ۱۳۹۹/۲/۲۳، که در ماده‌ی نخست خود تمام افراد زیر هجده سال را مشمول حمایت‌های گوناگون این قانون می‌شمرد.

### گفتار سوم: آیا دادخواهی اعسار، تصرفی غیرمالی است؟

با همهی آن‌چه گفته شد، حتا اگر چنان که ایستاده بر رای وحدت رویه سال ۶۴ می‌گویند، نوجوانان را در امور مهمه غیرمالی محجور ندانیم، جواز طرح دعوای اعسار از سوی آنها، چنان که در رای وحدت رویه سال ۸۳ (مورد بررسی ما) آمده است، جوازی بهتمامی درست و سنجیده است یا باز هم میتوان بدان خرده گرفت؟

#### یک: دعوای مالی مستقیم و غیرمستقیم

می‌دانیم که برابر رای وحدت رویه‌ی ۶۶۲-۱۳۸۲/۷/۲۹، دعوای اعسار بدان روی که غیرمالی است، پژوهش پذیر دانسته شده است. هم‌اکنون از دید قانونی هم، برابر ماده‌ی ۱۴ از قانون نحوه‌ی اجرای محکومیت‌های مالی سال ۱۳۹۴: «دعوای اعسار غیرمالی است و در مرحله‌ی بدوی و تجدیدنظر خارج از نوبت رسیدگی می‌شود.» باین همه چنین می‌نماید که این دعوا، دعوای غیرمالی اصلی نیست بلکه دعوایی است که قانون گذار آن را بنا بر مصلحت، از نظر هزینه‌ی دادرسی و پژوهش‌پذیری و قابلیت طرح چندباره و مانند آن، در حکم غیرمالی شمرده است.

در تعریف، دعوایی را که خواسته آن غیرمالی باشد، دعوای غیرمالی خوانده‌اند و خواسته

غیرمالی: «خواست‌های است که نه مال باشد و نه بالاصاله توقع وصول به مال از خواستن آن در میان باشد. پس دعوای نسب غیرمالی است. دعوای زوجیت محل بحث و اختلاف تواند بود»<sup>۱</sup>. آن‌چه مدعی اعسار می‌خواهد، معسرخواندن اوست؛ بنا بر ماده ۶ از قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی سال ۱۳۹۴، «معسر کسی است که به دلیل نداشتن مالی به جز مستثنیات دین، قادر به تادیه دیون خود نباشد. تبصره- عدم دسترسی به مال در حکم نداشتن مال است. اثبات عدم دسترسی به مال بر عهده مدیون است». پس مدعی اعسار می‌خواهد که دادگاه او را بی‌مال یا بی‌دسترسی به مال بشناسد تا برای پرداخت دین خود مهلت بخواهد یا قسط بندی کند. پس میتوان گفت آن‌چه معسر می‌خواهد، زمان و مهلت است.

اینک آیا زمان، مال است؟ در تعریف مال گفته‌اند، «المال ما یبدل بإِزائه شیء». آیا در برابر زمان، چیزی به انسان میدهند؟ باز گفته‌اند: «بِالْأَجْلِ قِسْطُ مِنَ الثَّمَنِ»؛ پاره‌ای از ثمن در برابر اجل پرداخت قرار می‌گیرد. پس اجل و زمان و مهلت در دادوستدهای حقوقی دارای ارزش مالی است و اعسارخواه، از روی تنگ دستی، چیزی مانند بخشش زمان را از راه حکم دادگاه می‌خواهد؛ چیزی که در بازار ارزش اقتصادی دارد.

بر همین اساس است که در شناسایی خواسته‌ی مالی غیرمستقیم گفته شده است: «وقتی که به‌طورمستقیم، مدعی مال را مطالبه نکند ولی مقصود اصلی و هدف نهایی مطالبه مال باشد مانند دعوای توقف و اعسار و افراز و تخلیه و تصرف عدوانی (از مواد اصول محاکمات قدیم تأیید این مراتب دانسته می‌شود). صرف این که قانون‌گذار از نظر هزینه احکام، پاره‌ای از دعوای را در حکم دعوی غیرمالی (در ماده ۶۸۴ دادرسی مدنی) قرار داده دلیل نمی‌شود که...»<sup>۲</sup>.

حال وقتی که در دعوای اعسار به‌طور غیرمستقیم مال ارزنده‌ای از خوانده خواسته می‌شود که «مهلت پرداخت» باشد، چگونه می‌توان دعوای اعسار را در ذات خود غیرمالی دانست؟ پس، هرچند دعوای اعسار، به انگیزه‌هایی، غیرمالی خوانده شده است، در ذات خود دعوایی غیرمالی نیست، بلکه مالی است، اگرچه نامستقیم؛ و براین پایه طرح دعوای اعسار از سوی نوجوان بالغ زیرهجده‌سال، در مفهوم کلی خود، دعوایی مالی انگاشته می‌شود که حتا بر اساس فرض رشد

۱. لنگرودی (۱۳۴۶): ۲۵۵.

۲. لنگرودی (۱۳۵۲): ۳۴۱.

غیرمالی نوجوانان، مستلزم تصرف مالی است و نمی‌باید روا شناخته شود. نکته دیگر این که اگر دعوی اعسار دعوایی فرعی است، بنا بر اصل می‌باید از آیین رسیدگی به دعوی اصلی پی‌روی نماید. حال اگر دعوی اصلی شکایت کیفری و مطالبه‌ی دیه است که هر دو سوبه‌ی جزایی و مالی را دارد و نوجوان از ورود یک‌تنه و بی‌یاور به هر دو این امور ممنوع و محجور است، چگونه می‌توان او را در برخاستن به پیکاری که از شاخه‌ها و متفرعات پیکار اصلی است، یله و آزاد شمرد؟

### دو: مال و امور مالی

حتا اگر دعوی اعسار تصرف در مال به شمار نمی‌آید، آیا تصرف در امور مالی یا حقوق مالی هم انگاشته نمی‌شد؟ آیا مفهوم مال با امور و حقوق مالی یکی است؟ یا امور و حقوق مالی مفهومی فرجه‌تر از صرف مال اند؟

به نظر می‌رسد که تصرف در مال با تصرف در امور مالی یا تصرف مالی، که تصرف منسوب به مال است، ناهمسان باشد و مسائل یا امور یا حقوق مالی، گسترده‌تر و فراخدامن‌تر از خود مال باشند. آنجا که ماده ۱۲۰۸ قانون مدنی می‌گوید: «غیررشید کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلایی نباشد». یا ماده‌ی ۱۲۶۳ قانون مدنی می‌گوید: «اقرار سفیه در امور مالی مؤثر نیست»، باشد که نارشید تصرفی یکر است در مال خود نکرده باشد، ولی تصرفی کند که سرانجام در اموال و دارایی او کارگر افتد. اگر منظور قانون‌گذار را از حجر مالی نوجوانان، پیش‌گیری از زیان مالی احتمالی آنان بدانیم، در تصرف مالی نامستقیم هم چنین زیانی انگاشتنی و رخدانی است.

از همین جاست که حقوق دانان، امور مالی را مفهومی عام و کلی و دربرگیرنده‌ی مسائل مالی اصلی و تبعی دانسته‌اند. مسائل مالی اصلی می‌تواند از کنشهای حقوقی باشد مانند عقد بیع و اجاره و بیمه و صلح و ابراء یا اقرار به یکی از این امور و یا از پدیده‌های حقوقی مانند اتلاف مال غیر و غصب مال غیر و اقرار به آنها. مسائل مالی تبعی مانند نکاح و نسب؛ به نمونه اگر نارشید اقرار به نکاح کند، اقرار به مهر و نفقه هم کرده است که اگرچه خود نکاح از امور مالی نیست، صدق و نفقه از توابع نکاح و از امور مالی اند.<sup>۱</sup>

۱. لنگرودی (۱۳۴۸): ۵۷۰.

حال بازمی‌گردیم به آن جا که در آغاز گزارش دادستان کل کشور در آستانه رای وحدت رویه، به نظر فقهی استناد شده بود. در این نظر، شرط رشد و عدم حجر برای خواهان، در بند سوم از مسأله اول بحث سماع الدعوی از کتابالقضاء، «التّصرف مالی»<sup>۱</sup> خوانده شد و با شرحی که در بالا رفت، تصرف مالی اعم از تصرف مستقیم در مال است و از این رو دعوی اعسار را هم در برمی‌گیرد.

دیگرآنکه در دلی لاوری دادستان کل، پس از استناد به نظر فقهی و ماده قانونی و رای وحدت رویه بر حجر نوجوان در «تصرف مالی»، گفته شد که «صرف طرح دعوی اعسار و رسیدگی به آن "الزاماً" به معنای "تصرف در اموال" نمی‌باشد». در این باره دو نکته نگریستنی است: یکی این که تصرف مالی را با تصرف در اموال یکی گرفته است که گفتیم نخستین اعم از دومی می‌تواند بود. دوم این که خودش آشکارا گفته که دادخواهی و دادرسی اعسار "الزاماً" به معنای تصرف در اموال نیست. با آوردن قید الزاماً، مفهوم مخالف جمله این می‌شود که پس ممکن است که چنین دعوایی، حال اگر نه تصرف در اموال، دست کم تصرفی مالی باشد. پس، باز هم می‌باید نوجوان را از آن بازداشت و محجورش انگاشت.

### سه: عدم ملازمه‌ی اهلیت غیرمالی با دادخواهی غیرمالی

بازآن که، آیا اذن قانونی در امری غیرمالی مانند نکاح و طلاق و تمکین، به معنای جواز قانونی دادخواهی و دفاع از آن نیز هست؟ در این باره دادرسان و دانشناسان، هم‌زبان و هم‌داستان نیستند. گروهی اذن در شیء را اذن در لوازم آن هم می‌دانند و کسانی اهلیت بایسته برای این دو امر را از دو جنس جدا می‌انگارند و می‌گویند دادخواهی نیازمند اهلیت بایسته برای دیگر اعمال حقوقی است و میان اذن به نکاح و اهلیت شرکت در دعوی ملازمه وجود ندارد، زیرا ورود به شکل و ماهیت دعوا و دفاع نیاز به چیرگی و کاردانی در امور قضایی و اثبات امری حقوقی، و در نتیجه، داشتن اهلیتی کامل دارد.<sup>۲</sup>

با این استدلال، نوجوانانی که حتا مجاز به تصرفات غیرمالی دانسته می‌شوند، نمی‌توانند از پیش خود به دادخواهی یا دفاع از خواسته‌ی غیرمالی درآیند؛ زیرا این کار افزون بر آن که

۱. الموسوی‌الخمینی (۱۳۹۰ ق.): ۴۱۱.

۲. کاتوزیان (بهار ۱۳۷۷): ۹۲.

هزینه‌ی دادرسی - هرچند اندک - خود را دارد و «مال اندک»<sup>۱</sup> هم مال به شمار می‌آید، هزینه‌ی رفت‌وآمد و گرفتن گواه و اداره‌ی دعوا در دادگاه و رد و قبول اظهارات طرف دعوا و استرداد دادخواست یا دعوا و صلح و سازش و رفتن به داوری و تجدیدنظرخواهی و گرفتن وکیل و اتیان سوگند و همه‌ی این‌ها کارهای خطیری است که وانهادن آنها به نوجوانی که با تعریف قانونی کنونی ممکن است دختری نزدیک به نه‌ساله یا پسری نزدیک به چهارده سال باشد، کاری سنجیده و دم‌ساز با حقوق و منافع نوجوان به نظر نمی‌رسد. سعدی گفته‌است: «ندهد هوش‌مند روشن‌رای - به فرومایه کارهای خطیر / بوریا باف اگرچه بافنده است - نبرندش به کارگاه حریر». روشن است که در این جا منظور، کم‌مایگی مهارتی است نه فرومایگی اخلاقی.

بسیاری از دعاوی غیرمالی از دعاوی مالی، که گاه می‌شود خواسته مالی اندکی هم داشته باشند، خطیرترند. به نمونه، چگونه می‌توان بالغان مفروض شرعی - و اکنون قانونی - را که چه بسا ممکن است به بلوغ راستین هم نرسیده باشند، وا گذاشت که به میان دعوایی غیرمالی مانند انحلال شرکت، بطلان رای داور، افراز مال مشاع، تصرف عدوانی، تولیت، ابطال یا فسخ اجاره، تجویز انتقال منافع و یا حتی صدور حکم حجر بیاید؟!

پس، با این شرح، حتا اگر دادخواهی اعسار، دعوای غیرمالی صرف (و نه مالی غیرمستقیم یا در حکم مالی) شناسایی شود، به صرف این که طرح دعوا و دفاع است، نیازمند شناخت و رشد دادخواه خواهد بود و به واسطه وجود روند دادرسی با همه نیازها و هزینه‌ها و بایسته‌هایش، عملی مخاطره آمیز است که خواه ناخواه در فرآیند و نتیجه اش آغشته به امور مالی هم می‌شود و رشد و اهلیت کامل را خواهد طلبید.

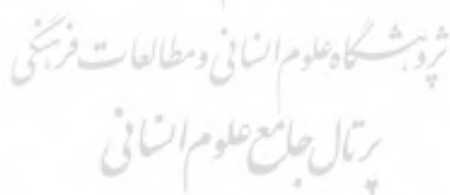
### سه: نافع بودن دعوای اعسار

شاید پنداشته شود که دادخواهی اعسار از پرداخت دین برای نوجوان امریست از گونه تملکات بلاعوض مانند قبول هبه و صلح بلاعوض و حیازت مباحات که چون چیزی جز سود برای نارشیدانی چون صغیر ممیز ندارد، ماده ۱۲۱۲ قانون مدنی آنها را روا شمرده است. ولی باید گفت طرح دعوای اعسار مانند این موارد، تصرفی «صرفاً نافع» نیست. فقیهان حنفی در تقسیمی سودمند، اعمال حقوقی اشخاص غیررشدیدی مانند صغیر ممیز را بر سه دسته بخش



کرده اند: یکی، تصرفات به تمامی سودمند یا «همه سود» که هیچ گونه زانی در آن پنداشتنی نیست و بی‌اذن ولی صحیح و نافذ است؛ مانند پذیرش هبه بلاعوض. دوم، اعمال صرفاً زیانبار یا «همه زیان» که به هیچ روی نمیباید روا شمرد حتا با اذن و اجازهی ولی؛ چراکه فرض بر این است که ولی غبطه و مصلحت مولی علیه را می‌سنجد که در این اعمال سود و غبطه‌های برای صغیر انگاشتنی نیست. سوم، اعمالی که احتمال سودوزیان در آن می‌رود مانند بیع و اجاره که اینها با اذن یا اجازه ولی نفوذ می‌یابند.<sup>۱</sup>

دادخواهی اعسار را نمی‌توان از کنشهای حقوقی همه‌سود یا صرفاً نافع برای نوجوان برشمرد؛ زیرا، عملی نیست که مانند تملک بلاعوض یا حیازت مباحات به صرف قبول ایجابی سخاوت‌مندانه یا انجام کاری ساده همچون هیزم‌برداری (احتطاب) و علف‌چینی (احتشاش) فراچنگ آید، بلکه نیازمند طرح دعواست که عملی تخصصی و پیچیده و مخاطره‌آمیز است که می‌تواند نه فقط به رد بلکه در صورت نادرستی یا ناراستی در دادخواهی به پی‌آمدهای مالی و کیفری برای دادخواه ناوارد بینجامد (ماده‌های ۱۲ و ۱۶ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی سال ۱۳۹۴).



## نتیجه

رای وحدت رویه برسیده، نوجوانان، بالغان شرعی میان نه و پانزده سال قمری تا هجده سال شمسی، را دارای اهلیت دادخواهی اعسار از پرداخت محکوم به مالی دیه می‌داند، زیرا نوجوانان، تنها در تصرفات مالی نیاز به رشد دارند و طرح دعوی اعسار الزاماً به معنای تصرف در اموال نیست.

از این نوشتار دانستیم که نه زمینه استدلال این رای، یعنی اهلیت غیرمالی نوجوانان، دیدگاهی استوار به بنیادهای حقوقی است و نه نتیجه آن، که اهلیت نوجوانان در دادخواهی اعسار از پرداخت دیه باشد.

نخستین، اهلیت غیرمالی نوجوانان، ایستادهاست بر سند قانونی ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی (اصلاحی ۶۱ و تصویبی ۷۰) و رای وحدت رویه صدور ۱۳۶۴ در بازگزاری همان ماده، که برآمدش حجر مالی و اهلیت غیرمالی نوجوان است. در یک گفتار، پایه‌های حقوقی و اجتماعی و ریشه‌های زیستی و فرهنگی این مدعا را سست دانستیم؛ چه، (یک) در ویرایش ناب جای ماده ۱۲۱۰، بهجای کشف فهم عرفی کلی جامعه ایرانی به حکم غلبه، فهم شرعی جزئی نارسایی را جای‌گزین نمود که (دو) حتا ناسازگار است با اصل عدم اهلیت استیفا، (سه) با اماره رشد هجده سالگی در چند قانون دیگر، (چهار) و سرانجام با تفسیری لفظی که از فعل مرکب «محجورنمودن» در این ماده به دست دادیم و آن را از «محجورانگاشتن» جدا دانستیم.

دومین، اهلیت دعوی اعسار نوجوانان، را هم در گفتاری دیگر نااستوار خواندیم، چراکه اگرچه دعوی اعسار در قانون (ماده ۱۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی سال ۹۴ و رای وحدت رویه ۸۲) غیرمالی شمرده شده است، (یک) سوبه مالی هرچند نامستقیم ولی روشنی دارد، (دو) تصرف در مال با تصرف مالی، و مال با امور مالی دگرسازی دارد، (سه) اهلیت غیرمالی با دادخواهی غیرمالی ملازمه ندارد، (چهار) دادخواهی اعسار، کنشی همه سود یا عملی صرفاً نافع برای دادخواه آن نیست و از روند حرفه‌ای و قضایی آن، بیم‌گزندهایی کیفری و مالی به نوجوان نوبالیده ناکاردان می‌رود.

هرچند در کردار، مراجع رسمی و غیررسمی، از دادگاهها و ادارهها و بانکها و بنگاههای دولتی و غیردولتی و دفترخانه‌های رسمی و دیگرها، به فهم عرفی پاگرفته رشد، که سن هجده سالگی

شیر توپا ابراهیمی

است، تکیه می‌کنند، و باری، هرچه قانون از آن دست باشد که در ذهن دادرسان گواریده و در دل مردمان پذیرفته نیاید، به شیوه‌های از اجرایش تن می‌زنند و حتا برای گریز از آن قانون ناگوار به دامان آن‌چه که حق می‌انگارند، به تفسیر و گاه مغالطه روی می‌آورند و کار خود از پیش می‌برند، روند اجرایی و رویه قضایی درست آن است که بر بنیاد قانونی دادبنیاد و مردمپسند و آیینی روشن و بسامان نهاده شده باشد، و براینپایه، باور بر این است که در موضوع اهلیت نوجوانان و بلوغ و رشد آنان، می‌باید به دور از سرآسیم گیهای زودگذر کارآشوب، به نظم قانونی و سامان حقوقی پیشین بازگشت و کار داد را به آیین و سامان خویش بازآورد.

عنان کشیده رو ای پادشاه کشور حسن  
که نیست بر سر راهی که دادخواهی نیست



## منابع

۱. جعفریتبار (۱۳۹۹)، دکتر حسن، منطق حیرانی، فرهنگ نشر نو، چاپ اول.
۲. جعفری لنگرودی (۱۳۴۶)، دکتر محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، کتابخانه ابنسینا.
۳. جعفری لنگرودی (۱۳۴۸)، دکتر محمدجعفر، دانشنامه حقوق، جلد اول، انتشارات ابنسینا، چاپ دوم.
۴. جعفری لنگرودی (۱۳۵۲)، دکتر محمدجعفر، دانشنامه حقوق، جلد سوم، انتشارات ابنسینا، چاپ دوم.
۵. حائری شاهباغ (۱۳۷۶)، دکتر سیدعلی، شرح قانون مدنی، جلد دوم، کتابخانه گنج دانش، چاپ اول، ویرایش جدید.
۶. صفایی و قاسم‌زاده (۱۳۸۰)، دکتر سیدحسین و دکتر سیدمرتضی، حقوق مدنی اشخاص و محجورین، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، چاپ ششم.
۷. کاتوزیان (۱۳۷۶)، دکتر ناصر، حقوق مدنی اموال و مالکیت، نشر دادگستر، چاپ اول.
۸. کاتوزیان (بهار ۱۳۷۷)، دکتر ناصر، توجیه و نقد رویه قضایی، نشر دادگستر، چاپ اول.
۹. کاتوزیان (تابستان ۱۳۷۷)، دکتر ناصر، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، نشر دادگستر، چاپ اول.
۱۰. الموسوی الخمینی (۱۳۹۰ ق.)، سید روح الله، تحریرالوسیله، الجزء الثاني، دارالکتب العلمیه، الطبعة الثانية.

## Capacity of Juveniles in Non-financial Litigation:

Examination of Binding Precedent Decision No. 668, Rendered by the Supreme Court Regarding the Capacity of Persons Under the Age of Eighteen to Initiate a Civil Claim (October 5, 2004)

Shobeir Topaebrahimi<sup>1</sup>

### Abstract

Relying on jurisprudential opinion set forth in *Tahrir al-Wasilah*, Article 1210 of the Civil Code (amendment of 1980), the binding precedent decision No. 30, dated December 26, 1985, which consider the maturity and emancipation of a minor as mandatory only in regard to the financial affairs of individuals who have reached puberty and does not consider mere initiation an insolvency claim and its proceedings as a financial matter, the binding precedent No. 668 dated October 5, 2004 considers adults under the age of eighteen, who are called juveniles in the law, to have the right to initiate an insolvency claim for payment of blood money as a judgment debt. In this article, in the form of a critique of judicial precedent, and relying on evidence derived from jurisprudence and statutes, the aforementioned decision has been opposed in two areas: first in regard to the foundation of the decision, which is the capacity of juveniles to initiate litigation concerning non-financial affairs, and second, in regard to its conclusion, namely the capacity to initiate a claim for insolvency concerning payment of blood money as a judgment debt. In rejecting the foundation of the decision, the customary understanding of the subject, the principle of incapacity to exercise rights and the presumption that the age of maturity, i.e., 18-years-old remains unchanged in other statutes, along with the different interpretation of Article 1210 of the Civil Act were discussed. And in rejecting the conclusion of the decision, the fact that the claim for insolvency regarding payment of blood money is indirectly considered as acquiring property, use and disposal of property is different from financial affairs, there is no correlation between capacity for non-financial affairs and filing an non-financial lawsuit, the fact that by filing the insolvency claim no benefit will be obtained or that mere initiation of an insolvency claim entails no benefit to the claimant, are considered.

**Keywords:** *binding precedent decision no. 668, capacity, puberty, maturity, insolvency, initiation of financial and non-financial claims.*

---

1. Lawyer, (Emailshobeir\_ebrahimi@yahoo.com)